

ادب فارسی ، دورهٔ جدید، شمارهٔ ۵-۳

به یاد استاد مهربانی ها دکتر قیصر امین پور

## رد پای عقاب

دکتر روح الله هادی<sup>۱</sup>  
استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی

(ص ۷۸ - ۴۹)

تاریخ دریافت مقاله : ۸۹/۳/۵

تاریخ پذیرش قطعی : ۸۹/۱۲/۲۰

### چکیده

شعر فارسی در سالهای آغازین قرن چهاردهم شمسی شاهد دگرگونی ها، نوآوری ها، دغدغه ها، گفتگوها و اختلاف نظرهای بسیار است. در همین روزگار است که پرویز ناتل خانلری شعر عقاب را می‌سراید. مثنوی که از ماندگارترین سروده های معاصر است. دلیل سرودن عقاب، تقدیم آن به صادق هدایت، نقل جمله ای از خواص الحیوان، انتشار آن برای اولین بار و پاسخهایی که شاعران دیگر با انگیزه های شاعرانه و جز آن به عقاب داده اند، ماجرای در خور تأمل است و نگارنده کوشیده تا با جستجو در این باره و نقد و تحلیل گفته ها و سروده ها نوری تازه بر این ماجرا بازتاباند تا از رهگذر این جستجو گوشه ای از تاریخ ادب ایران را روشن سازد.

**واژه‌های کلیدی:** خانلری، عقاب، زاغ، آشتی، صادق هدایت، خواص الحیوان

---

۱ . پست الکترونیک نویسنده مسئول rhadi@ut.ac.ir

## مقدمه

اگر بتوان سال ۱۳۰۰ ه.ش. را آغاز دوران معاصر در ادب فارسی قلمداد کرد ، اکنون نود سال از این دوران را پشت سر نهاده‌ایم و در یک نگاه کلی شاید بتوان آن را به دو دوران کلی قبل از سال ۱۳۵۷ و بعد از پیروزی انقلاب اسلامی تقسیم کرد. دوران پیش از انقلاب به خصوص سال های نخستین این سده، روزگار جدال میان نو و کهنه است . روزگاری است که نخستین زمزمه های تحول از سوی نیما آغاز می‌شود که به حق اینک شایستگی آن یافته که پدر شعر نو نامیده شود؛ از سوی دیگر زمان ظهور کسانی است که با آنکه شاعرند و به شعر عشق می ورزند، با تحولات نیما، خصوصاً دستکاری در وزن و کوتاهی و بلندی مصراعها و استفاده از نظام آزاد قافیه‌پردازی سر سازگاری ندارند. از نامدارترین این مخالفان باید به استاد دکتر پرویز ناتل خانلری اشاره کرد که آرای خویش را در باب شعر و هنر به انصاف در مجله سخن که به همت وی انتشار می یافت، مطرح می کرد و تفصیل آن را در آثار وی که برای ما به یادگار نهاده ، می‌توان خواند.(خانلری ، ۱۳۶۷ : ص ۵) او در خصوص شاعری خویش چنین می گوید:

من نیز تحت تأثیر دو جریان بودم: یکی توجه به الفاظ و ساختمان شعر که نتیجه مطالعات و استغراق در ادبیات فارسی قدیم بود و از جانب دیگر با آشنایی با نمونه‌های اشعار مشهور جهان می کوشیدم که راه تازه‌ای پیش بگیرم که با آثار دیگران متفاوت باشد. (عظیمی ، ۱۳۶۹ : ص ۵۶). حاصل این تلاش و آرزو مجموعه شعری است با نام «ماه در مرداب» که برای نخستین بار در سال ۱۳۴۳ ه.ش. به چاپ می‌رسد و در آن «نشانه‌هایی از گرایش به نوعی تجدد آرام و ملایم در چهارچوب سنت دیده می شود» (امین پور، ۱۳۸۳: ص ۴۵۳). این مجموعه حاوی شعری است با نام «عقاب» که اگر از خانلری تنها همین شعر به یادگار می ماند ، نام وی را برای همیشه در ذهن فارسی دانان و فارسی‌خوانان عالم جاودان می ساخت. این شعر بی شک از شاهکارهای شعر فارسی است و به قول استاد دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی :

«در مایه‌های سنتی شاید موفق‌ترین شعر این دوره ( از شهریور ۱۳۲۰ تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ) و همه دوره‌های اخیر عقاب خانلری باشد ، اگرچه او خود از چهره های برجسته تجدد ادبی این سالهاست. (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۰ : ص ۵۶) و شعری است که به چندین دیوان برابر است (همو، ۱۳۸۵:ص ۲۱۷). داستان سرایش این شعر و ماجراهای پس از آن بی شک از تأثیرگذارترین وقایع ادبی در تاریخ ادب معاصر ماست و کوشش ما در این نوشتار، روشنی افکندن بر این شعر، ارزشها و حواشی آن است. شعری

که توانسته توجه ا.ج. آربری را به خود چنان جلب کند که آن را برگزیند و به انگلیسی ترجمه کند. (یوسفی، ۱۳۶۹، ص ۶۸۹)

### انتشار عقاب

این شعر نخستین بار درصص ۱۰۹ - ۱۱۲ شماره ۷۲ مجله مهر در آبان ۱۳۲۱ ه.ش. (شماره ۲ سال هفتم) منتشر می‌شود؛ در بالای شعر دو عبارت دیده می‌شود: در سمت راست نوشته‌اند: «به دوستم صادق هدایت» و در سمت چپ به نقل از خواص الحیوان آورده‌اند: «گویند زاغ سیصد سال بزید و گاه سال عمرش ازین نیز گذرد ... عقاب را سال عمر سی بیش نباشد.» مجله مهر مجله‌ای فرهنگی بود که از سال ۱۳۱۲ ه.ش. به کوشش مجید موقر منتشر می‌شد کسی که با لقب مترجم الممالک، زاده بوشهر، درس خوانده کالج امریکائیه‌ها و نماینده خوزستان در سه دوره مجلس شورای ملی بود.

سه سال بعد بار دیگر شعر عقاب در صفحه ۴۱ شماره ۷ مجله پیام‌نو در خرداد ماه ۱۳۲۴ ه.ش. منتشر می‌شود؛ اما پیام‌نو چیست؟ «پیام‌نو بعد از روزگار نو دومین مجله یک کشور خارجی برای نفوذ در روشنفکران است. اما هرچه روزگار نو در این زمینه ناموفق بوده پیام‌نو موفق است. این مجله ناشر افکار انجمن روابط فرهنگی ایران و شوروی است و از همان ابتدا به سبب موضع دموکراتیک و ترقی خواهانه‌ای که اتخاذ می‌کند، صادق هدایت، خانلری، ... و بسیاری دیگر از روشنفکران را جذب می‌کند. (شمس لنگرودی، ۱۳۷۷: ۲۷۰/۱). در بالای صفحه ۴۱ مجله پیام‌نو که شعر در آن آمده جز عنوان عقاب مطلبی دیده نمی‌شود و شعر هم به کسی تقدیم نشده است اما در پاورقی همین صفحه (۴۱) آمده است:

«در سال ۱۳۰۸ داستان دختر سروان اثر پوشکین شاعر بزرگ روس را از روی ترجمه فرانسه به زبان فارسی درآوردیم و آن، جزء مجموعه افسانه از طرف کتابفروشی خاور در سال بعد چاپ و منتشر شده است. قصه کوتاهی که از قول یکی از اشخاص داستان نقل شده بود، از همان گاه در ذهن من جایگیر شد و چند سال بعد قطعه فوق را که بر زمینه همان قصه است، ساختم. بی مناسبت نیست اصل قصه که منشأ این قطعه بوده است، در اینجا ذکر شود: وقتی عقاب از کلاغ پرسید: بگو که تو چگونه سیصد سال عمر می‌کنی و حال آن که عمر من بیش از سی و سه سال نیست. کلاغ جواب داد: سبب این است که تو خون زنده می‌خوری اما من به خوردن مردار قانعم. عقاب اندیشید که خوب است من نیز مردارخواری را بیازمایم. پس عقاب و کلاغ پرواز کردند، مرده

اسبی به راه افتاده دیدند؛ فرود آمده بر آن نشستند. کلاغ شروع به خوردن و تحسین آن کرد اما عقاب یکی دوبار به آن منقار زد و به کلاغ گفت: نه برادر خون تازه خوردن از سیصد سال مردار خواری بهتر است.» (خانلری، ۱۳۲۴، پیام نو، ص ۴۱). این برداشتی است آزاد از قصه ای که ترجمه دقیق آن چنین است: «پوگاچف با آهنگی وحشیانه گفت: گوش کن تا من حکایتی را که در طفولیت از یک پیرزن قلموق شنیدم برای تو بگویم؛ یک روز عقابی از زاغی پرسید: بگو ببینم چه علت دارد که تو سیصد سال عمر می کنی در صورتی که عمر من بیش از سی و سه سال نیست؟ زاغ جواب داد آقا، علت این آن است که تو خون زندگان می خوری و من از مردار تغذیه می کنم. عقاب با خود اندیشید که خوب است من هم به مردار خوردن عادت کنم. پس با هم پرواز کردند. اسبی مرده در کناری افتاده بود. ایشان فرود آمدند و بر کنار آن نشستند. زاغ به خوردن مردار و تحسین مزه آن پرداخت ولی عقاب یکی دو بار بدان منقار زد؛ بالأخره بال بر هم کوفت و به زاغ گفت: نه؛ آقا زاغ، یک بار خوردن خون زنده به سیصد سال مردار خواری می ارزد. خدا حافظ. خوب، این داستان چطور به نظرت می آید؟» (پوشکین، ۱۳۶۹، ص ۱۰۸). در ترجمه دیگری از دختر سروان این گفتگو میان زاغ و شاهین در می گیرد اما در کلیت ماجرا با ترجمه پیشین فرقی ندارد. (پوشکین، بی تا، صص ۱۰۰-۱۰۱)

دلیل پاورقی که خانلری در پیام نو آورده کاملاً آشکار است چرا که این مجله چنان که گفتیم ناشر افکار انجمن روابط ایران و شوروی است و طبیعی است که ایشان به تأثیر پذیری از پوشکین اشاره کند و باب طبع اولیای مجله باشد اما حذف آن دو عبارت که در بالای شعر در چاپ نخستین در مجله مهر آمده بود آیا به صلاح دید مجله و با رضایت خانلری صورت گرفته است؟ می توان گمان کرد که چنین بوده است و در پیام نو رسم نبوده که شعری به کسی از ایرانیان تقدیم شود. البته در مجلداتی از پیام نو جستجو کردم تا ببینم که شعری به کسی تقدیم شده است یا نه. تنها یک مورد یافتیم که در شماره ۴ سال ۴ تیرماه ۱۳۲۷ ه. ش. آمده و علی اصغر حکمت شعر خود را به صدرالدین عینی شاعر شهیر تاجیک تقدیم کرده است. وجود این امر شاید به این دلیل باشد که صدرالدین عینی با وجود تاجیکی بودن در آن روزگار اهل شوروی شمرده میشده است.

شعر عقاب بار دیگر در سال ۱۳۴۳ ه. ش. در مجموعه ماه در مرداب خانلری منتشر می شود اما این بار باز به همان صورت است که در مجله مهر چاپ شده بود. آراسته به دو عبارت که نخستینش این بود: به دوستم صادق هدایت. ببینیم داستان این دوستی و

این تقدیم چه بوده است؟ علاقه مندی و دوستی خانلری با صادق هدایت علاوه بر نسبتی که با هم داشته اند در نوشته‌های خانلری هویداست. «وقتی در سال دوم دانشکده بودم با چند نفر از جوانان نویسندگان که فکر جوان داشتند، آشنا شدم؛ همان گروه ربهه که صادق هدایت بود و مجتبی مینوی و بزرگ علوی و مسعود فرزاد. آشنایی با این گروه خیلی برای من مفید واقع شد چون هرکدام از آنها در ادبیات یکی از ملل دست داشتند و من که تشنه آشنایی با ادبیات دنیا بودم، دوستی آنها را مغتنم می‌شمردم؛ صادق هدایت با ادبیات فرانسه آشنا بود؛ بزرگ علوی با ادبیات آلمانی، فرزاد با ادبیات انگلیسی و مینوی با وجود آنکه در عربی و فارسی وارد بود، زبان خارجی (انگلیسی و فرانسه) هم می‌دانست. علم و اطلاع اینها خیلی در من اثر کرد و حتی به من کمک کرد. (خانلری، ۱۳۷۰، ص ۴۰۵) داستان آشنایی خانلری با این گروه از زبان وی چنین است: «ریپکا که آمده بود ایران می‌خواست کسی را پیدا کند که درباره ادبیات معاصر آگاه باشد و یک زبان خارجی هم بلد باشد. پس از دانشسرای عالی درخواست کرده بود و آنها مرا به او معرفی کرده بودند. من هفته‌ای سه روز به خانه‌اش می‌رفتم و درس فارسی معاصر به او می‌دادم. یک روز گفت: می‌خواهم به کافه‌ای بروم که چند نفر از نویسندگان خوش ذوق به آنجا می‌آیند، با هم رفتیم و در آنجا (کافه رز نوآر) بود که با هدایت، علوی، فرزاد و مینوی آشنا شدم؛ البته یک نسبتی هم با هدایت داشتم اما قبلاً رابطه زیادی با هم نداشتیم... من احساس تحسینی نسبت به این گروه که به شوخی خود را ربهه می‌خواندند، داشتم. این گروه ربهه که همه تحصیلکرده اروپا بودند، مخالف آن کهنه پرستی رایج در ادبیات آن روز بودند.» (همان، ص ۴۰۲) خانلری در جای دیگر از همکاری صمیمانه هدایت در نشر مجله سخن به نیکی یاد می‌کند: «از آن گروه ربهه فقط هدایت در ایران مانده بود و بقیه رفته بودند خارج. هدایت خیلی صمیمانه در زمینه‌های مختلفی همکاری می‌کرد؛ از قبیل ترجمه ادبیات فرانسه، ترجمه‌هایی از متون پهلوی که در هندوستان یاد گرفته بود و چند مقاله درباره روش علمی جمع‌آوری فولکلور؛ حاجی آقا هم اول به عنوان ضمیمه مجله سخن منتشر شد. گاهی هم راجع به مسائل ادبی با او مشورت می‌کردم (همان، ص ۴۰۶). مطلب دیگری را مجله حافظ از زبان خانلری نقل کرده است که دلیل این تقدیم را بهتر می‌نماید:

«آری واقعیت دارد من شعر عقاب را در همان سال ۱۳۰۷ یا ۱۳۰۸(?) که در چاپخانه خاور منتشر گردید به صادق هدایت تقدیم کردم ولی بعدها بی آنکه مرا در جریان

بگذارند اسم هدایت را حذف کردند و جمله ای از قابوسنامه را جایگزین آن کردند؛ تازه نزدیک به سی و اند سال این شعر در هیچ کجا چاپ نشد، چرایش را از من نباید پرسید. اکنون درست در خاطر ندارم اما تصور می‌کنم اواخر تابستان بود که عقاب را در قالب قصیده‌ای نه چندان بلند ساختم. مدتها در کشو میز تحریرم زیر کاغذها به‌نوعی پنهانش کرده بودم چون در آن سال‌های عهد شباب از شعر دوران بازگشت و سرودن شعر به سبک قدما زیاد خوشم نمی‌آمد و از طرف دیگر سخت تحت تأثیر ادبیات فرانسه و شعر آن دیار بودم؛ شعر عقاب را برای احدی نخوانده بودم؛ اولین کسی که شعر را برایش خواندم ، صادق هدایت بود؛ در آن ایام که من جوان بودم هدایت مرد جا افتاده ای بود فاضل، خوش مشرب، زبان دان و گاهی چنان تلخ و ترش که نمی‌شد طرفش رفت. من هم در شرایطی قرار گرفته بودم که کم کم متوجه بسیاری از بی عدالتی‌ها، جفاهای روزگار و جور زمانه‌ای می‌شدم که حتی آوای زیبا و دلنشین مرغ سحر را بر نمی‌تابید. در حلقه دوستان آن زمان ، آقای گوهرین هم بود که دوستان گاهی حاج صادق و گاهی حاج گوهرین صدایش می کردند و اساساً او بود که موجبات آشنایی بیشتر هدایت و مرا فراهم کرد. به یاد دارم که یک روز شعر را برداشتم و به خانه هدایت در اطراف دروازه دولت رفتم. در آن زمان او در بانک کار می کرد و ساعت چهار یا چهار و سی دیگر خانه بود. به در خانه که رسیدم دق الباب کردم ، مصدر (خدمتکار) آمد و گفت: آقا صادق در اتاقشان هستند؛ از حاشیه باغچه گذشتم و از چند پله بالا رفتم؛ پشت در اتاق ایستادم و در زدم، صدای هدایت را شنیدم که گفت: «به به خانلرخان ، بفرمایید ، از پشت رودری دیدمت؛ بیا تو.» وارد شدم . روی مبل کهنه ای نشسته بود و کتابی در دست داشت که انگشت سبابه اش را لای آن گذاشته بود. پس از تعارف و حال واحوال ، ماجرا را از سیر تا پیاز برایش گفتم . جالب بود او هم کتاب پوشکین را خوانده بود، بعد گفت : خوب، بخوان، ببینم چه کرده ای؟ شعر را آهسته و شمرده خواندم؛ در تمام مدت هیچ حرف نمی زد به گوشه ای خیره شده بود، گاهی سر تکان می داد؛ وقتی شعر تمام شد، سیگاری از قوطی سیگارش درآورد و روشن کرد، حرف نمی زد به سیگارش پک می زد، بعد سیگارش را خاموش کرد و گفت: بارک الله! کتش را از روی جالباسی برداشت و گفت: بریم خاور چاپش کنیم. این برخورد او چنان مرا به وجد آورد که شعر را به او تقدیم کردم.(رنجبر، ۱۳۸۳ ، ص ۴۹)

این ماجرا به صورتی کوتاه تر نیز در مجله دنیای سخن که ویژه نامه خانلری است، نقل شده است: مطلب در نواری آمده است که بنا به ادعای مجله دنیای سخن آخرین نوار

مصاحبه‌ی استاد دکتر خانلری است و فریدون مشیری در اختیار مجله قرار داده است. در این مجلس یاران سخن حضور دارند: هوشنگ طاهری، صفدر تقی‌زاده، خلیل دیلمقانی، احمد تفضلی، فریدون مشیری و کسانی دیگر. جلسه را مشیری اداره می‌کند؛ در آغاز از استاد می‌خواهد که شعری بخواند، می‌گوید که مدتهاست که از شعر توبه کرده است، پس ناگزیر است از شعرهای دوره‌ی جوانی بخواند. می‌رود و دفترش را می‌آورد و قصد می‌کند عقاب را بخواند اما پیش از خواندن عقاب پاره‌ای توضیحات درباره‌ی آن می‌دهد که شنیدنی است و روشن می‌کند که چرا این شعر به صادق هدایت تقدیم شده است. «عقاب شعری است که به صادق هدایت تقدیم شده است. به اصطلاح، بعضی اشخاص حدسه‌های مختلف زده بودند در این باب. اما اصل مطلب از این قرار است که روزی که من این شعر را ساختم، اولین کسی که از من شنید، صادق هدایت بود و این قدر ذوق کرد که گفت پا شو بریم، بدیم یک جایی چاپ کنند. بعد با هم رفتیم اداره‌ی مجله مهر که گمان می‌کنم ذبیح‌الله صفا سردبیرش بود، آنجا شعر را دادیم چاپ کنند و گویا که در یکی از شماره‌هایش چاپ و منتشر شد. به هر حال علت این که تقدیم شده است به صادق هدایت همین مطلب است.» بلافاصله پس از این سخن استاد دکتر خانلری، خلیل دیلمقانی می‌پرسد: آقای دکتر در چه سالی این شعر را سرودید؟ استاد پاسخ می‌دهند: فکر کنم سال ۲۲. (خانلری، ۱۳۶۹، *دنیای سخن*، ص ۸-۱۰). آنچه در این جا نقل می‌شود کاملاً درست است زیرا چنان که گفتیم عقاب برای نخستین بار در مجله مهر چاپ می‌شود.

### تاریخ سرودن عقاب

در باره‌ی سال سرودن عقاب اقوال مختلفی آمده است که به آنها اشاره شد اما از مقایسه‌ی این اقوال که از سال ۱۳۰۸ تا سال ۱۳۲۲ ه. ش. را دربرمی‌گیرد می‌توان به استنباط بعضی نکات دست یافت. نخست آنکه اگر سال ترجمه‌ی اثر پوشکین با نام دختر سلطان که در چاپهای بعد دختر سروان نامیده شد، زمانی انجام شده باشد که خانلری در سال چهارم دبیرستان بوده (خانلری، ۱۳۶۳، ص ۴۰۷) و در پاورقی مجله پیام نو نیز بدان اشاره می‌کند؛ یعنی، سال ۱۳۰۸ ه. ش. پس آنچه امیر حسین رنجبر درباره‌ی سال سرودن عقاب یعنی ۱۳۰۷ یا ۱۳۰۸ ه. ش. (رنجبر، حافظ، ص ۴۹) اگر غلط چاپی نباشد یا سهو استاد، نمی‌تواند درست باشد. ضمناً در این مقاله شعر عقاب قصیده نامیده شده که این اشتباه ذهن خواننده را با تردید در درستی نقل مواجه می‌سازد. در

آغاز آن نقل نیز از نشر عقاب در خاور یاد می شود که ظاهراً نشریاتی است که در آن سال ها با نام شرق و افسانه از سوی مؤسسه انتشاراتی خاور به ریاست محمد رضائی منتشر می شده است و نگارنده نتوانست به آنها دست یابد تا از نشر احتمالی عقاب در آنها خبری بیابد. ضمناً استاد به حذف نام هدایت و عبارتی از *قابوسنامه* اشاره دارند که اگر این نقل ها درست باشد جای جستجو باقی است. از سوی دیگر آیا این اشارت استاد که «بی آنکه مرا در جریان بگذارند» اشاره به نشر شعر در مجله پیام نو است اما آنجا هم از عبارت *قابوسنامه* خبری نیست. تاریخ ۱۳۲۲ ه. ش. هم که به نقل از دنیای سخن خانلری در پاسخ سؤال خلیل دیلمقانی به گمان از آن یاد می کند، نمی تواند درست باشد اما ما را متوجه تاریخی می کند که در پایان شعر در مجله مهر آمده است؛ یعنی، ۲۱ مرداد ماه ۱۳۲۱. از سوی دیگر باز در نقل امیر حسین رنجبر نکته ای است که نشان می دهد این تاریخ پایانی شعر که در مجله مهر آمده، احتمالاً تاریخ تحویل شعر به مجله است که در مرداد تحویل شده و در آبان ماه چاپ شده است آن نکته این است که: «مدت ها [شعر عقاب] در کشو میز تحریرم زیر کاغذها به نوعی پنهانش کرده بودم چون در آن سال های عهد شباب از شعر دوران بازگشت و سرودن شعر به سبک قدما زیاد خوشم نمی آمد» (رنجبر، ۱۳۸۳، ص ۴۹) با این مقدمات تنها یک تاریخ دیگر می ماند که آن سال ۱۳۱۸ ه. ش. است که خانلری در مصاحبه با دکتر جلالی پندری در سال ۱۳۶۳ ه. ش. به آن اشاره دارد (خانلری؛ ۱۳۷۰، ص ۴۰۴). پس شاید بتوان گفت که استاد دکتر خانلری عقاب را در سال ۱۳۱۸ ه. ش. سروده است و در سال ۱۳۲۱ ه. ش. برای هدایت خوانده و در همان سال، چنانکه در مصاحبه با دنیای سخن آمده به مجله مهر برده و در آنجا منتشر شده است. نکته دیگری را مجله حافظ نقل کرده که محل تأمل است: تازه نزدیک به سی و اند سال این شعر در هیچ کجا چاپ نشد، چراییش را از من نباید پرسید (رنجبر، ۱۳۸۳، ص ۴۹). آیا مقصود استاد سال ۱۳۲۴ تا ۱۳۴۳ ه. ش. است؛ یعنی، از سال نشر عقاب در پیام نو تا نشر مجدد آن در ماه مرداد که اگر این گونه باشد، فاصله میان این سالها نوزده سال است. پس مقصود خانلری به شرط درستی نقل برای ما مبهم است.

نکته دوم عبارتی است از *خواص الحیوان* که بر بالای شعر نقل شده است: «گویند زاغ سیصد سال بزید و گاه سال عمرش ازین نیز گذرد ... عقاب را سال عمر سی پیش نباشد.» در خصوص این عبارت یکی دو سوال بی سبب نمی نماید: این *خواص الحیوان* چیست؟ و این عبارت به چه سبب در بالای این شعر آمده است؟ در بدایت نظر چنان



تصور می شود که *خواص الحیوان* نام کتابی است اما با آنکه نسخه های خطی فراوانی با این نام وجود دارد اما حتی تا روزگار ما هم کتابی با این نام چاپ نشده است و در آخرین پژوهش که نسخه ای از این کتاب را خانم مهری دانشجوی کارشناسی ارشد دانشگاه تهران تصحیح کرده سخنی با این مضمون نیامده است. آنچه آمده این است:

در *عجایب المخلوقات* آورده که یک نوع از او (زاغ) بزرگ و سیاه بود که زیاده از هزار سال عمر کند و الله اعلم. (تبریزی، ۱۳۸۷، ص ۲۳۸). ظاهراً این سخن دمیری است به نقل از *عجایب المخلوقات* قزوینی، که در متن *حیات الحیوان* و متن عربی و فارسی *عجایب المخلوقات* نشانی از آن نیست. تنها نکته ای که قریب به این مضمون است سخنی است که دمیری در امثال عرب نقل می کند: قالوا لا أفعل کذا حتی یشیب الغراب ای لا أفعل ذلک أبداً لأن الغراب لا یشیب أبداً: می گویند: این کار را نمی کنم تا غراب پیر شود؛ یعنی، هرگز این کار را نمی کنم زیرا غراب هرگز پیر نشود. (دمیری، بی تا، ص ۱۷۹) البته این آثار درباره زاغ به نکاتی اشاره کرده اند که در شعر عقاب نیز محور اصلی سخن است اما اصلاً به عمر زاغ اشارتی نداشته اند: «غراب، مرغی است خسیس و به روز و شب پرد و دزدی کند و عرب وی را دوست ندارد.» (محمدبن محمودبن احمد طوسی، ۱۳۵۴، ص ۵۴۰) و «آورده اند که نوح وی را بفرستاد که حال طوفان بداند، جیفه ای بدید، بر سر آن نشست و باز نیامد. مثل زنده به غایب که هو غراب نوح. همان، ص ۵۴۱) از سوی دیگر جاحظ داستانی شنیدنی درباره عقاب ذکر میکند که برخلاف شعر خانلری آن را به طول عمر توصیف می کند: «بشارین برد از برادر خود بشر پرسید: اگر خداوند تو را مخیر گرداند که حیوان باشی، آرزو می کردی کدام حیوان شوی؟ بشر گفت: عقاب. پرسید چرا چنین آرزویی کردی؟ گفت زیرا عقاب جایی زندگی می کند که دست هیچ حیوان وحشی چهارپایی بدانجا نمی رسد و پرندگان وحشی همه از وی پرهیز می کنند. عقاب آنگاه شکار می کند که سخت گرسنه باشد. او شکار هر شکارچی را از دستش می رباید. زمانی که صاحبان صقر، شاهین و باز در کنار مالک عقاب باشند، پرندگان خویش را از ترس عقاب پرواز نمی دهند. عقاب دراز عمر است و در حق فرزند خویش نامهربان. نفس خویش را به زحمت شکار نمی اندازد. اگر بخواهد بالاتر از هر چیز و نزدیک به هر چیز است. صبحانه اش را به عراق و شامش را در یمن می خورد. پرهایش پوستین زمستان وی و لباس کتان تابستانی اوست. عقاب تیزبین ترین آفریده خداوند است. (*الحیوان*، جاحظ / ج ۷، ص ۳۷) این مطلب را *عجایب المخلوقات* قزوینی و طوسی نیز از جاحظ نقل کرده اند. (القزوینی، بی تا، ص

۳۰۸) و (محمدبن محمودبن احمد طوسی، ۱۳۵۴، ص ۵۱۴-۵۱۵) علاوه بر این در *عجائب المخلوقات* قزوینی مطلبی در خصوص عقاب آورده‌اند که نشان از بی مرگی او دارد:

چون پیر شود بچگان او را مراعات کنند و چون چشمش تاریک شود از پیری، به هوا برشود و چندان ببرد که پرش سوزد؛ آنگاه به زیر افتد و در چشمه آب فرورود و قوت گیرد. (محمدبن محمودبن احمد طوسی، ۱۳۵۴، ص ۴۳۸).

با این مقدمات آیا این گمان بی وجه می نماید که نگارش این جمله یا باید از شنیده‌های استاد خانلری یا برساخته ذهن وی باشد تا ذهن را از آن تأثیرپذیری از کلام پوشکین به سوی دیگر یعنی متون فارسی و عربی سوق دهد؟ دلیل آمادگی ذهن استاد برای نقل یا خلق این سخن نیز آشنایی با ادب گذشته است که این دو پرنده را به این خصال معرفی می کند. باهم به برخی از این ویژگی ها می نگریم؛ شاید گواه درستی این فرضیه باشد:

### ویژگی‌های عقاب

#### ۱. عقاب عمری کوتاه دارد

بدخو عقاب کوتاه عمر آمد  
کرس دراز عمر ز خوش‌خویی  
(ناصر خسرو، ۱۳۵۷، ص ۳۱۹)

#### ۲. از مردار دوری می کند

گاهم آن گفتمی چه مرغی کز برای حس و جسم  
سر به مرداری فرو ناری وهستی چون عقاب  
(سنایی، ۱۳۶۲، ص ۷۲۷)

#### ۳. غذایش سینه کبک است

حال دل در پنجه مژگان او داند که چیست  
سینه کبکی که در چنگ عقاب افتاده است  
(صائب، ۱۳۶۴، ج ۲، ص ۵۶۶)  
عقاب است و نعمت چو کبک دری است  
(ناصر خسرو، ۱۳۵۷، ص ۱۱۱)

#### ۴. آشیان در بلندای کوه دارد

در بیشه شیر ترسان از یوزبان تو  
در گه عقاب لرزان از بازدار تو  
(مسعود سعد، ۱۳۶۴، ج ۲، ص ۶۶۳)

### ۵. بلند پرواز است

ز یوز تو برمد بر شیخ بلند پلنگ  
بر آن باره دژ نپرد عقاب  
پرواز اگر برابر قدرش کند عقاب  
ز باز تو بهراسد میان ابر عقاب  
(فرخی سیستانی، ۱۳۷۸، ص ۱۲)  
نبیند کسی آن بلندی به خواب  
(فردوسی، ۱۹۷۰، ج ۵، ص ۲۹۳)  
گیرد ستارگان فلک را به زیر پر  
(معزی، ۱۳۱۸، ص ۳۰۴)

### ۶. گاهی زاغ را هم صید می کند

بس عقاب جره دیدستم که گیرد زاغ شوم  
من ندیدم زاغ شومی کاو کند قصد عقاب  
(قائنی، ۱۳۳۶، ص ۷۳)

### ۷. پر عقاب آفت جان اوست

زی تیر نگه کرد پر خویش بر او دید  
گه تیر خوردن عقاب دلیر  
کار جهان وبال جهان دان که بر خدنگ  
گفتا ز که نالیم؟ که از ماست که بر ماست  
(ناصر خسرو، ۱۳۵۷، ص ۵۲۴)  
به پر خود آید ز بالا به زیر  
(نظامی، ۱۳۷۶، ص ۵۲۰)  
پر عقاب آفت جان عقاب شد  
(خاقانی، ۱۳۶۸، ص ۱۵۶)

### ۸. شاه مرغان است

هر جند شاه و خسرو مرغان بود عقاب  
سیمرغ را گرفت نیارد به زیر پر  
(معزی، ۱۳۱۸، ص ۳۲۵)

### ۹. بر باز برتری دارد

عقاب مرگ شکارت کن و گرچه به تیغ  
مرد اگر چه فضل دارد عاجز آید با تو هم  
بهراسد ز تو هر چند هنر دارد مرد  
شکار باز توانی ستد ز چنگ عقاب  
(قوامی رازی، ۱۳۳۴، ص ۹۱)  
باز اگر چه صید گیرد عاجز آید با عقاب  
(امیر معزی، ۱۳۱۸، ص ۶۴)  
بهراسد ز عقاب ارچه هنر دارد باز  
(قطران تبریزی، ۱۳۳۳، ص ۱۸۲)

### ۱۰. دشمن زاغ است

- این عقاب از کوه چون سر برزند  
بزد بانگ بر وی که ای زاغ پیر  
غراب شب که سحر شد کلاغ ابیض بال
- از جهان یکسر برون پرد غراب  
(ناصر خسرو، ۱۳۵۷، ص ۴۰۹)  
عقاب جوان آمد، آرام گیر  
(نظامی، ۱۳۷۶، ص ۱۱۵)  
عقاب خور ز سرش پوست کند ز استیلا  
(محتشم کاشانی، ۱۳۴۴، ص ۱۲۶)

### ۱۱. در برابر زغن نماد بلندنظری است

- عقابوار اگرچه گرفته ای بالا
- ولی دلت سوی پستی است چون زغن مشغول  
(سیف فرغانی، ۱۳۴۱، ص ۲۲۵)

### ویژگی های زاغ

#### ۱. زاغ مردارخوار است

- زاغان طبع را تو ز مردار روزه ده  
وگراغست آن خاطر که چشمش سوی مردارست
- تا طوطیان شوند و شکار شکر کنند  
(مولوی، ۱۳۷۸، ج ۲، ص ۱۸۱)  
کسی کش زاغ رهبرشد بگورستان روانستی  
(مولوی، ۱۳۷۸، ج ۵، ص ۲۴۴)  
میراث بس توانگر و مردار بس کلاغ  
(سعدی، ۱۳۶۳، ص ۷۹۷)  
طوطی چرخ جز غراب نبود  
(پروین اعتصامی، ۱۳۸۱، ص ۱۲۵)

#### ۲. زاغ حیلت گر است

- به وقت جلوه گری چون تذرو خوش رفتار
- به گاه راهبری چون کلاغ حیلت گر  
(انوری، ۱۳۶۴، ج ۱ / ص ۲۱۳)

#### ۳. کلاغ صبح خیز است

- از کلاغ آموز پیش از صبحدم برخاستن
- کز حریصی همچو خوکی تندرست و ناتوان  
(سنایی، ۱۳۶۲، ص ۴۵۶)

#### ۴. زاغ گورستان را دوست دارد

هین مرو اندر پی نفس چو زاغ کاو به گورستان برد نه سوی باغ  
(مولوی، ۱۳۶۲، ج ۲/ ص ۳۵۶)

شاید در باره زاغ بیان این نکته خالی از لطف نباشد که آن را در همت مقابل عقاب و باز و در راه رفتن مقابل کبک و در صدا ضد بلبل دانسته اند.

علاوه بر آنچه در متون شعر فارسی در باره عقاب و زاغ آمده به گمان نگارنده از تمام اینها مانده تر به شعر عقاب استاد دکتر خانلری، مناظره زاغ سیاه و باز سپید در سخن عنصری است که پیش از این استاد دکتر یوسفی به آن اشارتی کوتاه کرده است (یوسفی، ۱۳۶۹، ص ۶۷۷). عنصری بلخی شاعر نامدار قرن پنجم و ملک الشعرای در بار محمود در قصیده ای با مطلع:

آیا شنیده هنرهای خسروان به خبر بیا ز خسرو مشرق عیان ببین تو هنر  
در ستایش محمود غزنوی، هنگام بیان برتری وی بر دیگر شاهان و در پاسخ آنکه  
اگر شاهی خود را با محمود مقایسه کند و خود را در بزرگی و جاه و دلاوری با او مانند  
یابد، خطا رفته است. این مناظره را میان زاغ سیاه و باز سپید نقل می‌کند:

میان زاغ سیاه میان باز سپید	شنیده ام ز حکیمی حکایتی دلبر
به بازگفت سیه زاغ، هر دو یارانیم	که هر دو مرغیم از اصل و جنس یکدیگر
جواب داد: که مرغیم جز به جای هنر	میان طبع من و تو میانه هست نگر
خورند از آنکه بماند ز من ملوک زمین	تو از پلییدی و مردار پرکنی ژاغر
مرا نشست به دست ملوک و میران است	تو را نشست به ویرانی و ستودان بر
ز راحتست مرا رنگ و رنگ تو ز عذاب	که من به فال ز معروفم و تو از منکر
ملوک میل سوی من کنند و سوی تو نه	که میل خیر به خیرست و میل شرسوی شر
اگر تو خویشتن اندر قیاس من آری	همی فسوس تو بر خویشتن کنی ایدر

(عنصری، ۱۳۴۲، ص ۱۲۹)

تنها مروری کوتاه بر مضامین این مناظره شباهت آن را با آنچه خانلری سروده است، آشکار می‌سازد و می‌تواند دلیل ذکر جمله به اصطلاح منقول از *خواص الحیوان* به شمار رود. البته از بیان این نکته نباید غفلت کرد که هسته اصلی داستان؛ یعنی عمر کوتاه عقاب و عمر طولانی زاغ باید از همان داستان پوشکین به وام گرفته شده باشد و در ادب فارسی و عربی در حد جستجوی این نوشتار از آن نشانی نیست جز اشارت کوتاه ناصر خسرو به عمر کوتاه عقاب که نتیجه بدخویی او دانسته شده است.

### پاسخ به عقاب

آنچه گفتیم ناظر به پیش از سرایش عقاب بود اما این اثر پس از سرودن نیز منشأ پیدایی شعرهای دیگری گردیده که در بخش دوم این نوشتار درباره آن سخن خواهیم گفت و می‌کوشیم با نقد و تحلیل هر یک میزان توفیق سرایندگان را نشان دهیم؛ اما پیش از آن نگاهی خواهیم داشت به شعر عقاب خانلری و کوشش خواهیم کرد تا راز تأثیر، شیوایی، رسایی، زیبایی. خلاصه در یک کلام ماندگاری آن را بکاویم و نشان دهیم که چرا این شعر بر اقران خود چند سر و گردن برتری یافته است.

### نقد و تحلیل عقاب خانلری

استاد دکتر خانلری، عقاب را در قالب حکایتی هفتاد و هفت بیتی سروده است با وزن فاعلاتن فاعلاتن فعلن و در بحر رمل مسدس مخبون محذوف که با بیت :

گشت غمناک دل و جان عقاب چون از او دور شد ایام شباب<sup>۱</sup>

آغاز می‌شود. مضمون شعر بسیار متعالی است؛ یعنی، دعوت به آزادی و آزادگی؛ ستایش بلندهمتی است که جان جهان است و آرزوی هر انسان، هرچند که خود نتواند چنان باشد. تقابل فرومایگی است و مناعت. بلندنظری است در برابر خواری. عمر کوتاه و عزتمند است که در برابر عمری طولانی و حقیر قد علم کرده است و طبیعی است که هرکس آن را بخواند، از درونمایه ارزشمند آن متأثر می‌شود. هنر بزرگ خانلری در این نکته نهفته است که با وجود آنکه همگان دوستدار عمر طولانیند و از نخستین روزهای حیات انسان تاکنون همواره بشر راز بی‌مرگی را جستجو کرده و در پی زندگی جاودان بوده است اما در پایان شعر همگان حق را به عقاب می‌دهند که زندگی کوتاه سرشار از پاکی، عزت و سربلندی را بر حیاتی بلند مدت اما خوار و بی‌مقدار ترجیح می‌دهد.

ارزشمندتر از مفهوم و معنی شعر، ساختار هنرمندانه‌ای است که خانلری به مدد ذوق و دانش خویش آفریده است. ساختاری داستانی و منسجم که اصلاً مجالی به درازگویی بی‌حاصل یا اختصار نابجا نمی‌دهد. زبانی روشن و استوار که حاصل آن را در سرودن مصراع‌هایی می‌توان دید که ارکان جمله بی‌هیچ جابجایی در جایگاه دستوری خود قرار دارند و به اصطلاح دستورمند هستند. مصراع‌هایی نظیر:

آفتابش به لب بام رسید خواست تا چاره ناچار کند

۱. شماره داخل پرانتز شماره بیت هاست

آهو استاد و نگه کرد و رمید و ...

این توانمندی در بخش هایی از شعر به اوج خود می رسد بگونه ای که تمام بیت هایی که در پی هم آمده اند، به تقریب دستورمنداند:

گفت که : ای دیده ز ما بس بیداد      با تو امروز مرا کار افتاد (۱۷)  
 مشکلی دارم اگر بگشایی      بکنم آن چه تو می فرمایی (۱۸)  
 گفت : ما بنده ی در گاه تویم      تا که هستیم هوا خواه تویم (۱۹)  
 بنده آماده بود ، فرمان چیست ؟      جان به راه تو سپارم، جان چیست ؟ (۲۰)  
 دل ، چو در خدمت تو شاد کنم      ننگم آید که ز جان یاد کنم (۲۱)

جلوه دیگری از این توانایی را در فاصله بیت های چهل و هشت تا پنجاه و سه می توان دید. (دیگر این خاصیت مردار است / ...) البته این ویژگی را میتوان مرتبط با انتخاب وزن مناسب دانست که بسیار نزدیک به زبان گفتار است و کاربرد فراوان این بحر و اوزان آن نیز در شعر شاعران نیمایی گواه این توانایی است.

خانلری در پرتو ذوق بیکرانۀ خویش در ساختار عقاب دو چیز را در هم آمیخته است: روایت و گفتگو. شعر را با روایت سوم شخص آغاز می کند و از بیت ۱ تا ۱۶ خود سخن می گوید ؛ از بیت ۱۷ تا ۵۴ به گفتگوی عقاب با زاغ یا نجوای آنان با خود اختصاص می یابد. باز بیت ۵۴ تا ۵۶ نوبت به روایت شاعر از ماجرا می رسد ؛ از ۵۶ تا ۶۰ سخن زاغ است با خود. بار دیگر شاعر عنان سخن را به دست می گیرد تا در بیت های ۶۰ تا ۷۰ حال و روز عقاب را تصویر کند. ۷۱ تا ۷۴ هم وداع مردانه عقاب با مردارخواری و از زبان اوست . سه بیت پایانی نیز بیان حیرت زاغ و نتیجه گیری از تمامی داستان است که شاعر روایت کرده است.

خانلری زبان شعر را به طعم تکیه کلام های زبان محاوره نظیر «چاره ناچار» ، «دل سیر» و «یک گل از صد گل تو نشکفته است» می آراند تا به حیات روزمره نزدیک شود و با به کار گرفتن تعبیری از ادب گذشته همانند: «چرخ اثیر، محضر ، برزن» ، « کار افتادن با» ، «در کار کردن» به کلامش فخامت می بخشد و با این هردو کار جوهر عاطفی شعر را هر لحظه افزون می سازد. انتخاب ترکیبات مناسب، او را در القای احساس خویش توانا و موفق میگرداند. با استفاده از دو قید « بیم زده» و «دل نگران» در بیت : وان شبان بیم زده، دل نگران / شد پی بره نوزاد دوان، تمام ترس و هراس چوپان به خواننده انتقال می یابد یا در بیت: آهو استاد و نگه کرد و رمید / دشت را خط غباری

بکشید، با اختیار سه فعل، تابلویی را درمقابل چشمان خواننده ترسیم می کند تا به جای خواندن ماجرا، فرار آهو را به چشم ببیند و ناخودآگاه شعر حافظ را فریاد آورد:  
گر دست دهد خاک کف پای نگارم / بر لوح بصر خط غباری بنگارم  
(حافظ، ۱۳۶۹، ص ۲۲۲)

همین توانایی در تصویر را زمانی می بینیم که زاغ در عین اطاعت ظاهری از عقاب از قهر او ایمن نیست: این همه گفت ولی با دل خویش / گفتگویی دگر آورد به پیش... تا این بیت که:

در دل خویش چو این رای گزید / پرزد و دورترک جای گزید (۲۸)  
تصاویری که خانلری برای بیان داستان به کار میگیرد همه در خدمت معنی است: مانند کردن پدر به کان دانش؛ غبار به خط؛ عمر به حباب؛ باد به آیت مرگ و پیک هلاک نمونه ای از تشبیهات اوست. در مصراع های: / لیک صیاد سر دیگر داشت / و / باید از هستی دل برگیرد / و / زنده را دل نشود از جان سیر / سر را در معنای قصد ، اندیشه ، دل را در معنی عشق و علاقه و سیر را به جای بیزار به کار برده، مجاز های دلنشینی می آفریند. «آفتاب ، منزلگه جاوید، شاه هوا» استعاره مصرحه از عمر، جهان آخرت و عقاب است. «بر باد سوار شدن عقاب ، به یغما رفتن عمر و آمدن مرگ» نیز نمونه هایی از استعاره مکنیه است که شاعر در سخن خویش از آن بهره می گیرد. کنایه بیش از دیگر صور خیال در شعر عقاب بکار رفته است؛ کنایاتی نظیر: «به لب بام رسیدن» در آفتابش: به لب بام رسید / «برگرفتن دل» در : باید از هستی دل برگیرد / «شکفتن گل» در : یک گل از صد گل او شکفته است / «زیستن در اوج فلک» در : عمر در اوج فلک برده به سر / «خوردن سینه گرم و تازه کبک و تیهو» در بیت: سینه کبک و تذرو و تیهو // تازه و گرم شده طعمه او.

آرایه های لفظی و معنوی نیز در شعر عقاب به کار رفته است؛ آرایه هایی لفظی نظیر «واج آرای» در مصراع: گشت بر باد سبک سیر سوار / یا مصراع: عمر مردار خوران بسیار است / «جناس» در مصراع: آشیان داشت در آن دامن دشت / و «تکرار» در مصراع: رازی اینجاست تو بگشا این راز . آرایه هایی دیگری را در بسیاری از بیت ها می توان یافت که گواه ذوق و دانش سراینده آن است. زبانی که شاعر برای شخصیت ها انتخاب می کند، کاملاً با آنان متناسب است زبان عقاب مسلط و بی پرواست: زاغ را با ضمیر مفرد تو خطاب می کند؛ درخواستش را امرانه بیان می کند و پدر زاغ را پلید می خواند. پاسخ زاغ با با فرمانبری و تملق همراه است خود و خانواده اش را بنده درگاه



عقاب و هواخواه او می داند و جان خویش را کم ارزش تر از آن می بیند که فدای عقاب شود. او را با ضمیر جمع «شما و تان» خطاب می کند و می کوشد با چرب زبانی خود را از آسیب شاه مرغان در امان دارد.

جلوه دیگری از هنر شاعر زمانی پدیدار می شود که دو پرنده به خوان زاغ نزدیک می شوند. تمام وجود زاغ را شادی فراگرفته که عقاب را به بزم خویش فراخوانده و اکنون سفره او برای پذیرایی از این مهمان هیچ کم ندارد از سوی دیگر عقاب که عمری جز پاکی و سروری ندیده است. اینک باید تن به دو ننگ دردهد نخست باید روح بزرگش را بشکند و از زاغ پند بیاموزد و دیگر اینکه جسم رعنائش را به گند مردار بیالاید و هنر خانلری در توصیف این حال درونی که نهایت سازگاری با هر دو شخصیت را دارد، ستودنی است. بخش پایانی شعر عقاب نشان دهنده بزرگترین تصمیم اوست؛ بزرگترین آزمایشی که در حیات خویش با آن روبرو گشته است؛ اختیار زیستنی بلند اما با ذلت یا انتخاب مرگ و رفتنی با عزت. عقاب از این آزمون سربلند بیرون می آید؛ زاغ را با مردار و عمر درازش در گندزار پستی ها فرو می نهد و خود به سوی آسمان پاکی ها پر می کشد تا لحظاتی کوتاه چونان نقطه ای به چشم آید و پس از آن برای همیشه جاودانه شود:

لحظه ای چند بر این چرخ کبود / نقطه ای بود و سپس هیچ نبود (۷۷)

### نقد و تحلیل آشتی

اولین پاسخ به شعر عقاب، سروده فخرالدین مزارعی است که با نام «آشتی یا بازگشت عقاب» در سال های آغاز دهه ۴۰ ه.ش. سروده شده و در سال ۴۴ منتشر شد. (مزارعی، ۱۳۶۹، ص ۱۶۰). مزارعی (۱۳۱۰-۱۳۶۵) در شیراز دیده به جهان گشود. تحصیلات خویش را تا دکترای زبان و ادبیات انگلیسی ادامه داد و استاد دانشگاه علامه طباطبایی گشت. مجموعه سروده های وی با نام سرود آرزو پس از مرگش با مقدمه دکتر اصغر دادبه چاپ شده است. این شعر گله روشنفرانه مزارعی است از خانلری که با قبول وزارت در تشکیلات شاهنشاهی با دنیای عقابان خداحافظی کرده و همسفره زاغان شده است. مزارعی مثنوی شصت و چهار بیتی خود را با آخرین بیت عقاب آغاز کرده است تا نشان دهد که قصد پاسخ به کدام شعر را دارد. بیت های نخست به توصیف عقاب می پردازد که در دل آسمان در حال پرواز است آن قدر بالا رفته که به دیار ملکوت پای نهاده و شب و روز را پشت سر گذاشته است؛ لامکان را می بیند و به

مشاهده حوریانی می‌پردازد که در چشمه های نور تن می شویند آنگاه به تأثیر از خانلری با خود می گوید:

راست است این که زمان تیز پر است      لیک بال من از او تیز تر است  
 بسته شد بال همه همسفران      منم از روز و شب اینک گذران  
 (مزارعی، ۱۳۶۹، ص ۱۶۱)

تعالی عقاب تا آنجا استمرار می‌یابد که به ابدیت می‌پیوندد و در بزم ملکوتیان او را به جام کهن خم‌الست مهمان می‌کنند اما گرفتاری عقاب به گمان شاعر این بود:  
 روحش افسوس که آماده نبود      جان او ساغر این باده نبود  
 و با تضمین بیتی از شهریار دلیل این ناتوانی را باز می گوید:

که به کنجی نخزد دنیایی      به سبویی نرود دریایی  
 (مزارعی، ۱۳۶۹، ص ۱۶۲)

عقاب از شکوه گردون به ستوه می‌آید و آرام آرام آماده می‌شود تا با عالم لایتناهی افلاک خداحافظی کرده به سوی عالم خاک بال بگشاید. او در راه باز آمدن با نزاعی سخت در درون خویش روبرو است. او که با خدا در عرش آزادی همنشین گشته و در مزرع سبز فلک ، خال ملک دانه او بوده اکنون پرش بسته تردید است . اگر از این راه آمده باز گردد به کجا رود که چشم اندازی این چنین دلارا داشته باشد؟ به یاد سفره زاغ و گفتگوی با او می‌افتد و چنان غم در جاننش چنگ می‌افکند که آرزو می‌کند، بسوزد و نابود شود. یک سو بقاست و جاودانگی و سوی دیگر مرگ و نیستی . و عقاب میان ترس از مرگ و رنج بودن سرگردان است با خود می گوید:

میوه باغ بقا در بدری است      سود بازار عدم بی خبری است  
 گر ز زندان بقا سیر آیم      به در از آن به چه تدبیر آیم  
 هیچ دردی بدتر از بودن نیست      بودن کش سر فرسودن نیست  
 (مزارعی، ۱۳۶۹، ص ۱۶۴)

پایان این کشمکش درونی، تسلیم عقاب به دنیای فرودین است ؛ به بی خبری دل می‌بندد ، دل از داغ بقا فارغ می‌سازد و به کاری روی می‌آورد که عمری کار زاغان است. همسفرگی عقاب با زاغ و هم پیاله شدن با او سبب می‌شود تا شیون از خیل عقابان برخیزد و شاعر از زبان همه کسانی که خود را همراه خانلری می‌دانستند چنین بسرائد:

دشمن ما همگان شاد ز توست      آبروی همه بر باد ز توست

دل ما از تو به یکباره برید برو ای ساخته با زاغ پلید  
(مزارعی، ۱۳۶۹، ص ۱۶۴)

مثنوی آشتی با بیت هایی پایان می گیرد که زیباترین و ماندگارترین ابیات این سروده‌اند؛ خصوصاً بیت آخر که به عنوان ضرب‌المثل در خاطر شعر خوانان جای گرفته است:

قطره را تا که به دریا جایی است پیش صاحب‌نظران دریایی است  
ور ز دریا به کنار آید زود شود آن قطره ناچیز که بود  
قطره دریاست اگر با دریاست ورنه او قطره و دریا دریاست  
(مزارعی، ۱۳۶۹، ص ۱۶۵)

«آشتی» پاسخ به عقاب و در وجود وابسته اوست. اگر عقاب سروده نمی‌شد هرگز مجالی برای آفرینش آشتی پدید نمی‌آمد. از نظر درون مایه پیام مستقلی ندارد و تنها گلایه ای است از زبان برخی روشنفکران. ساختار اثر نیز دیگر انسجام عقاب را ندارد چرا که از قالب حکایت بیرون آمده است. و از آن گفتگوهای زیبای شخصیتها در آن نشانی نیست. می توان از هر جای آن بیت‌هایی را برداشت، جابجا کرد و یا بیت‌هایی را بدان افزود. همین نبود طرح روشن برای محتوی، زبان را دچار ابهام ساخته است.

مزارعی با توجه به بیت های ۶۰ تا ۶۴ عقاب منظومه خود را آغاز می کند و در بیست و یک بیت همان عظمت را توصیف می کند که عقاب در حیاتش تجربه کرده است او در این توصیفات از دنیای واقعی عقاب خانلری فاصله می گیرد و پای آسمانیان، روحانیان و شراب و بزم آنان را به داستان باز می کند کاری که در سروده های بعدی نیز از سوی دیگر سرایندگان عقاب مورد تقلید قرار می گیرد. آنگاه در نه بیت نشان می دهد که او مرد میدان بزرگی نیست خطاب به پرده‌گبان ملکوت می گوید:

من نیم در خور این جاه و جلال این جلالت به شما باد حلال  
(مزارعی، ۱۳۶۹، ص ۱۶۲)

که این پاسخ یادآور جواب عقاب خانلری است به زاغ آن هنگام که او را به سفره رنگین خود می خواند:

من نیم در خور این مهمانی گند و مردار تو را ارزانی  
(خانلری، ۱۳۴۳، ص ۱۱۶)

عقاب با این جواب راهی زمین می شود و مزارعی در بیست و پنج بیت بعدی ضمن تأثیری پذیری از حافظ و استفاده از تعبیر وی به ترسیم آتش تردیدی که در وجود

عقاب خانه کرده روی می آورد تا آنجا که از بقا و دغدغه‌هایش می‌گریزد و به جهان بی‌خبری دل می‌نهد و به روایت شاعر چنین می‌کند:  
رفت اندر پس آن باغ نشست      زاغ را دید و بر زاغ نشست  
(سرود آرزو، ص ۱۶۵)

بیت پایانی «آشتی» نشان دهنده تأسف خیل عقابان است از افول عقاب و اعلان دوری از وی همراه با تمثیل فوق‌العاده شاعر درباره قطره که بدان اشارت رفت. به زبانی دیگر می‌توان گفت که آشتی مزارعی در مقابل داستان پرشور عقاب خانلری تنها به توصیف عظمت، تردید و تسلیم عقاب پرداخته است.  
زبان آشتی درمقایسه با زبان عقاب مبهم است و این ابهام در توصیف لامکان و جهان ابدیت بیشتر می‌شود. تشبیه بیش از دیگر صور خیال به چشم می‌آید، تصاویری همانند «مرغ نظر، شاهین خیال، شاهین زمان، چشمه نور، باغ بقا، زندان بقا، بازار عدم» که نشان تکرار را در بعضی می‌توان دید.

### نقد و تحلیل عقاب دولت‌آبادی

منظومه هشتاد بیتی بعدی نیز که عقاب نامیده شده سروده عزیز دولت‌آبادی است. عزیز دولت‌آبادی در سال ۱۳۰۱ ه.ش. در تبریز به دنیا آمد و در ۱۳۸۸ در همین شهر دارفانی را وداع گفت. وی فارغ‌التحصیل دکترای زبان و ادبیات فارسی از دانشگاه تهران و از فرزندان خطه آذربایجان است. دولت‌آبادی مثنوی عقاب خویش را با نقل شکوای مزارعی آغاز می‌کند و با همین مطلع نشان می‌دهد که در پی چیست:  
گفت غمناک مرا یار عزیز      آشتی کرده عقاب پرویز (۱)  
آنگاه تا بیت هفتم به نقل آرای وی می‌پردازد که عقاب ترک عالم بقا کرده و تن به پستی داده است. پس از آن با اظهار تأسف، این برداشت را حاصل کومه بینی و نبود بصیرت می‌داند. دولت‌آبادی به بهانه توصیف عالم بقا و دنیای برتر سخن را به بزم شاعرانه‌ای در ملکوت می‌کشاند که شاعران بزرگ در آن حاضرند و بعد از خوانده شدن شعر عقاب خانلری تلاش همه شاعران برای پاسخ‌گویی بدان ناکام می‌ماند و حکایت بزرگی وی همچنان باقی است.

ریخت از باده عرفان ساقی خوانده شد      پس از آن هرچه سرودند جواب (۳۶)  
قطعه شییوای عقاب      حالتی رفت و حکایت باقی (۳۷)

در این بخش که تا بیت سی و هشتم ادامه می‌یابد شاعر به ورطه بازی های لفظی می‌افتد که حاصلی جز تکرار و ملال در پی ندارد. آنچه عنان زبان دولت آبادی را به دست دارد اندیشه ای روشن نیست بلکه سلسله‌ای است از تداعی معانی ها که واژه ها در ذهنش می‌آفرینند.

او در بخش بعدی شعر، عقاب را رها می‌کند و از شاهینی سخن می‌گوید که به جهان خاکی روی آورده است. ظاهراً این همان عقاب خانلری است که دلیل تغییر آن این است که بهانه لازم را برای شاعر فراهم آورد تا سخن را به سهند و سیلان و تبریز بکشد یعنی آنجا که خاطر خواه اوست. شاید هم از ترجمه دیگر دختر سروان باخبر بوده که مترجم به جای عقاب، شاهین نهاده است و در صفحات پیش بدان اشاره کردیم. این بخش که تا بیت پنجاه را در بر می‌گیرد، بیان نگرانی صاحب نظران است از سقوط شاهین و حرفهای کلی شاعر در رد و انکار این باور که نبودشان هم به ساختار کلی شعر آسیبی نمی‌رساند. سخنانی از این نوع:

اگر آزاده بماند بی برگ      نکند بندگی و جوید مرگ (۴۵)

در قسمت پایانی شعر، سخن از تلاش همگان است برای یافتن رد پای عقاب. شاهینان به سوی زادگاه خود، سیلان، و عقابان به سوی مأمّن خویش، سهند، پر می‌کشند به تبریز و ارگ باشکوهش سر می‌زنند اما نشانی از عقاب نمی‌یابند. همگان نومید قصد آمدن دارند که:

ناگهان دید عقابی از دور      خیل جمعیت زاغان چون مور (۶۹)

عقاب از نقطه اوج فرود آمد اما بر سر سفره زاغ از عقاب گمشده خبری نبود، دریافتند که آنان در اشتباه بوده اند، عقاب صبحگاهان بر باد سبک سیر سوار گشته و همانند ذره به منزلگه خورشید پای نهاده است. بیت های پایانی نتیجه گیری شاعرانه دولت آبادی است او بر این باور است که آنکه همنشین زاغان گشته، کرکسی است که نقاب عقاب بر چهره نهاده است و عقاب ذره ای نبوده که از مهر بقا روی گرداند و یا قطره ای نبوده است که از دریای آزادگی و مردم و روشنفکران جدا شود. سخن دولت آبادی برای خواننده تیز بین این پرسش را باقی می‌گذارد که در یک تحلیل نمادین اگر عقاب به روایت مزارعی، خانلری باشد آن کرکس که نقاب عقاب به چهره دارد، کیست؟ مقطع سخن دولت آبادی با عنایت به آشتی چنین است:

دور از اصل شدن عین خطاست      قطره قطره است چو دور از دریاست (۸۰)

عقاب دولت آبادی زبان نسبتاً روشنی دارد و نگاهی زیر چشمی به آرایه‌های ادبی:  
 هیچ آزاده اندیشه بلند ندهد گوهر چون را بر چند (۴۹)  
 اما گاه به ورطه بازی های لفظی می افتد که ساختگی از سرو روی آن موج می زند:  
 قاصدان مقصد و مقصود آنجاست عابدان معبد و معبود آنجاست (۱۵)  
 ناظران مژده که منظور اینجاست ذاکران مژده که مذکور اینجاست (۱۶)

توجه وی به نام شاعران (بیت های ۲۰ تا ۳۵) از رودکی تا شهریار که شاعر به او و شعر «حیدر بابایه» تعلق تمام دارد، نشان از آگاهی شاعر و دلبستگی های وی و از نقاط قوت شعر اوست گرچه نام بردن از ساقی کوثر و رضوان در جمع آنان توجیه ناپذیر می نماید:

مولوی صائب و قطران اینجاست ساقی کوثر و رضوان اینجاست (۲۲)  
 تصاویر شعر وی بیشتر تشبیه است که تکرار را در بعضی چون «باغ بقا، اقلیم بقا، گلستان بقا و مهر بقا» می توان دید؛ از کنایات نیز اندکی سود می جوید: دماغ تر کردن، خیمه زدن، با مه و مهر راز کردن. به تضمین شعر شهریار، حافظ، مزارعی و استاد دکتر خانلری نیز عنایتی دارد.

شعر دولت آبادی در وجود وابسته به دو سروده پیش از خود است: عقاب خانلری و آشتی مزارعی. از شعر آشتی که قصد پاسخ گویی بدان را دارد، انسجام کمتری دارد؛ از این رو مجال را فراهم آورده تا شاعر دلبستگی های خود را به رشته نظم درآورد، بی آن که دل مشغول خواننده باشد و نگران این که تا چه حد رضایت خاطر او را فراهم آورده است. دور شدن از ساختار حکایت که عقاب خانلری از آن بهره مند است سروده دولت آبادی را نیز به ورطه درازگویی های بی حاصل افکنده که می توان شمار بسیاری از بیت های آن را حذف کرد بی آنکه اصل سروده آسیبی ببیند. البته باید بدین نکته اشارت کرد که سروده دولت آبادی در دفاع از عملکرد خانلری است و در نقطه مقابل اندیشه مزارعی که به قصد انتقاد از عقاب به سرودن آشتی پرداخته است.

### نقد و تحلیل «چرا برگشت؟» از طوسی

آخرین منظومه ای که در پی دو اثر پیشین سروده شده منظومه ای است، بلندتر از آن دو است؛ مثنوی صد و پنجاه و چهار بیتی است با نام «چرا برگشت؟» از دکتر بهرام

طوسی، استاد بازنشسته دانشگاه فردوسی مشهد. دکتر بهرام طوسی که فارغ التحصیل دکتری زبان و ادبیات انگلیسی از دانشگاه ویلز بریتانیاست به شعر نیز دلبستگی دارد و تاکنون سه مجموعه شعر با نام « کریم و گرم ، عقابها و یاس سپید» منتشر کرده است. او در مقدمه‌ای که بر این شعر نگاشته داستان آشنایی و دلبستگی خویش را به عقاب خانلری باز می‌گوید و اذعان می‌کند که شعرش را در پی «آشتی و عقاب» مزارعی و دولت آبادی سروده است و به درونمایه آنها توجه دارد؛ به فضای روشنفکری سال‌های سرودن عقاب خانلری اشاره می‌کند و عقاب شعرش را استعاره مصرحه‌ای می‌داند از خانلری. (عظیمی، ۱۳۸۲، ص ۴۰)

طوسی مثنوی خویش را با تضمین بیت پایانی عقاب می‌آغازد تا نشان دهد که به شعر خانلری نظر دارد:

چون پرید آن شه مغرور ز جای      پرزنان رفت سوی عرش خدای (۱)  
لحظه ای چند بر این لوح کبود      نقطه ای بود و سپس هیچ نبود (۲)

عقاب در نگاه طوسی شه مغروری خوانده می‌شود که رهسپار آسمانهاست. در پرتو دانش و دل آگاهی، شرف و عزت؛ ترک بدی و بی‌مقداری به جایی می‌رسد که عرش خداوند و آسمان هفتم است، به دیدار محبوب می‌رسد؛ بر سریر شاهی می‌نشیند و عرشیان او را به بزمی می‌خوانند که باده آن از خم‌الست آمده است:

گرد او حلقه زنان جام به دست      جامها پیر ز می خم‌الست (۱۶)  
عرشیان جام به کف باده خوران      باده دادند به او رقص کنان (۱۷)

از بیت هفده تا سی و پنج، شاعر به توصیف جهان وحدتی می‌پردازد که عقاب میهمان آن است. او محو نور جمال و جلال خداوندی می‌شود به وادی هفتم، وادی فنا و ملک آزادی و وارستگی پای می‌نهد و شاهد دیدار حوریان می‌گردد:

حوریان نور سحر کرده به تن      در شفق شسته سرو پا و بدن (۲۸)  
همگی پاک و سرا پا انوار      شسته در چشمه انوار غبار (۲۹)  
بتراویده سحر از تنشان      صبح روییده ز پیراهنشان (۳۰)

طوسی بی‌تردید در این بخش در پی پاسخ‌گویی به مزارعی و دولت آبادی است که پای عقاب را پیش از او به دنیای فرامادی یعنی جهان ملکوت گشوده بودند و گرنه عقاب خانلری را با ملکوتیان کار و باری نیست. طوسی از بیت ۳۴ تا ۵۸ می‌کوشد تا

برای بازگشت عقاب به دنیای فرودین و همنشینی با زاغان دلیلی شاعرانه و پذیرفتنی بیان کند او دلیل این بازآمدن را دلتنگی عقاب می داند دلتنگی برای یاران:  
 یاد یاران دل او تافته بود غم غربت به دلش تاخته بود (۳۸)

عقاب که طوسی آن را شهباز می خواند زمانی که به یاد خرابی های سرزمینش می افتد و به یاد مردمانی زحمتکش که گرفتار محنت و ماتمند، نمی تواند به باده نوشی تنهایی که به روایت شاعر زهرنوشی است تن دهد، به خود می آید و قفل سکوت را می شکند و خطاب به پردگیان ملکوت می گوید :

من نیم در خور این عزت و جاه      تا عزیزان من اند اندر چاه (۵۱)  
 پای من بسته زنجیر و فاست      بر گلویم رسن عاطفه هاست (۵۳)  
 چه کنم با دل سودایی خویش      یاد یاران زندهم بر دل نیش (۵۴)

عقاب نمی تواند دل بی آرام خویش را آرام سازد ، از عالم خاک بگذرد و دلبسته سرزمین خویش نباشد؛ از این رو دل بر بازگشتن می نهد. سخن که بدین جا می رسد ، شاعر که طعم زیستن در غربت را تجربه کرده است، زبان به سازندگی خانه وطن می گشاید و با نیم نگاهی به آنان که در خارج از ایران به سر می برند ، از آلودگی زمین ، آگه نبودن انسان، بی مسوولیتی روشنفکران گله می کند ؛ او بر این باور است که ماییم که با مغروری و زیستن در سپهر خودبینی و خودخواهی زمین را ناپاک کرده ایم ؛ مجری فرمان کلاغ و خادم خوان او گشته ایم . آنچه او می خواهد این است:

باید از عرش به پایین آمد      پیش این مردم مسکین آمد (۷۵)  
 ای سفر کرده ز کاشانه خویش      چون رها ساخته ای خانه خویش (۷۶)  
 گر پلید است همین جا وطن است      خار یا گل وطن خوب من است (۷۷)

شاعر در ادامه سخن، همت عالی را در این می داند که در عین پاکی با زاغ همنشین شویم و چون شمع بسوزیم تا راهی برای اصلاح نادرستی و ناراستی ها بیابیم زیرا «جوهر اگر در خلاب افتد همچنان نفیس است» (سعدی، ۱۳۶۸، ص ۱۷۹). طوسی داستان بازگشت عقاب به سوی سفره زاغان را همانند بازگشت قطره آب می داند که از دل دریا برخاسته و راهی آسمان گردیده و اینک به مأوای خود بازگشته است :

قطره آب رود تا پروین      ابر پر بار ببارد به زمین (۹۲)  
 قطره تا همنفس خاک شود      خاک آلوده طربناک شود (۹۳)



گل گلزار بروید از وی      زندگی شور بجوید از وی (۹۴)

پایان این بخش از شعر که نزدیک به سی بیت است تعریف از عقاب است و تشبیه آن به شیر ظاهراً با این قصد صورت می‌گیرد که عقاب در هر حال عقاب است و تصمیم او از بزرگیش چیزی را کم نخواهد کرد. قسمت بعدی شعر نیز که از بیت ۹۹ تا بیت ۱۱۳ را در برمی‌گیرد، به داستان عقاب کاری ندارد، از نوع سخنانی است که در بخش پیشین آمده بود. او بر این باور است که:

خدمت خلق همان عز و بقاست      خودپرستی همه اش مرگ و فناست (۱۱۳)

از این رو هرکس به هر بهانه از خدمت به مردم روی بگرداند، هرچند در علم و هنر شهره باشد اما از غم همسایه اش بی‌خبر، با آنکه دارایی مردم را به غارت می‌برد، فرقی ندارد.

طوسی بعد از سرودن نزدیک به هفتاد بیت بار دیگر به داستان عقاب باز می‌گردد هفتاد بیتی که در عین بیان مفاهیم ارزشمند می‌توانند در هر منظومه دیگری نیز بیایند و حذف آنها نیز به ساختار مثنوی «چرا برگشت؟» لطمه ای نمی‌زند. او در این بخش (ابیات ۱۱۴ تا ۱۳۹) می‌کوشد تا با بیان شاعرانه خدمات خانلری نظیر تأسیس سپاه دانش و بنیاد فرهنگ ایران یادآوری کند و بر این باور پای می‌فشارد که با آنکه عقاب بر سفره زآغان نشسته و مناصبی چون وزارت و... در دولت پهلوی پذیرفته است اما هرگز برده و بنده بیداد نگردیده و حضورش اسبابی برای نجات دانش آموزان از بیسوادی و روشنفکران دانشمند از فقر و بیکاری بوده است. عقاب یکه خور تنها نبوده و برای خدمت به این مردم تن به رنج داده است تا حاصل زحمات وی نصیب همه گردد. طوسی در فراز پایانی شعر خویش روی سخنش با مزارعی است. او می‌خواهد که عزت عقاب را به خاطر همنشینی با زآغان یکسره انکار نکند و به هدف عقاب از این کار توجه کند:

نیک باید هدفش جوئی باز      کی زید خوار عقاب و شهباز (۱۴۳)

به گمان شاعر مقصود عقاب نجات جان به لب رسیدگان است و آبادی مزبله‌ها. او به ظاهر تن به پستی داده است و گرنه همان عقابی است که پاک و رهسپر افلاک است:

ظاهراً تن بدهد در پستی      لیک نقشی بنهد بر هستی (۱۴۷)

خفت این نیست چرا؟ چون پاک است      کاین همان رهسپر افلاک است (۱۴۸)

مثنوی طوسی با شکایت از بی قدری فرهنگ و چشم انتظاری همگان برای بازآمدن عقاب که هنرش سیراب کردن جان های تشنه است پایان می یابد.

زبان طوسی نیز همانند زبان دولت آبادی است، روشن اما نه فاخر. در آن نشانه هایی از توجه به واژگان امروزی نظیر «پایانه/ ۵» یا زبان عامه چون «غزل آخر را خواندن/ ۳۴» ، «تیر خلاص/ ۴۹» ، «دم خور/ ۶۱»، «الک خویش را بیختن / ۶۹» ، «چاپیدن/ ۱۰۵» ، «یکه خور/ ۱۳۰» دیده می شود. تکرار در آن موج می زند و اصرار شاعر بر کمیت بیت ها گاه او را به تکرارهایی از این دست می کشاند:

محو شد شاه هوا محو جلال غرق در عزت و در نور جلال  
محو شد محو در آن چشمه نور محو آن جلوه گه و محو حضور (۱۹)

یا تکرار واژه «گند / ۶۳ ، ۶۴ ، ۶۹ ، ۸۰ ، ۸۱ ، ۸۲» ، مشام جان را می آزد.

تصویر های شعر طوسی نیز بیشتر مبتنی بر تشبیه است. تشبیهاتی مانند «گل خوشبختی، بحر فنا، چشمه انوار، شربت عمر، زنجیر وفا، رسن عاطفه، قفل سکوت و ...» اوج زیبایی تصویرسازی او را در این دو بیت می توان دید:

حوریان نور سحر کرده به تن در شفق شسته سرو پا و بدن (۲۸)  
بتراییده سحر از تنشان صبح روییده ز پیراهنشان (۳۰)

و از دیگر صورت های خیال نظیر استعاره و کنایه هم می توان نمونه هایی یافت. سروده طوسی نیز همانند شعر دولت آبادی در دفاع از استاد دکتر خانلری و پاسخ به مزارعی است. اما این شعر چون شعر دولت آبادی قربانی دو نکته اساسی است: نخست نداشتن طرحی روشن و دور شدن از ساختار حکایت که آشتی مزارعی نیز با آن دست به گریبان بود؛ دوم دراز گویی که تاثیر داستان را به حداقل می رساند؛ دیگر عقاب با زاغی روبرو نیست آنسان که در شعر خانلری با آن برخورد می کنیم؛ از آن گفتگو های ناب و شنیدنی نشانی نمی یابیم و آن زبان روشن پیراسته موجز جای خود را به زبانی دسته دوم با درازی جانکاه داده است.

## نتیجه

شعر عقاب سروده خانلری از ماندگارترین سروده های معاصر است و با عمر کوتاه خویش در خاطر بسیار کسان حضور دارد و به زبان های خارجی ترجمه شده است. سال سرودن آن به احتمال زیاد ۱۳۱۸ ه. ش است که سه سال بعد در سال ۱۳۲۱ ه. ش. برای نخستین بار در مجله مهر منتشر می شود. خانلری این شعر را به دلیل علاقه به هدایت به او تقدیم می کند و نشان این تقدیم همراه با جمله ای از *خواص الحیوان* در اولین باری این شعر چاپ می شود، در مجله مهر پیداست. عبارتی که به نقل از *خواص الحیوان* آمده اصلی ندارد و به احتمال یا شنیده استاد دکتر خانلری یا برساخته اوست. این سروده به روایت استاد که در هنگام نشر عقاب در مجله پیام نو بدان اشاره کرده اند، به تأثیر از داستانی است که در کتاب پوشکین نویسنده روسی آمده و با نام دختر سروان به فارسی ترجمه شده است. در سالهای بعد به دلیل ورود خانلری به مناصب سلطانی کسانی کوشیدند تا در انتقاد از وی یا به دفاع از ایشان به شعر عقاب پاسخ دهند. فخرالدین مزارعی با سرودن آشتی به عقاب پاسخ گفت و از ورود خانلری به عرصه سیاست انتقاد کرد و عزیز دولت آبادی و بهرام طوسی از خانلری با سروده هایشان دفاع کردند. در این میان مزارعی شهرتی بیشتر یافته است، اما در عرصه معنی و لفظ هیچکدام نتوانستند حتی به گرد شعر عقاب استاد دکتر خانلری برسند. بارزترین دلیل این امر، به گمان نگارنده غفلت آنان از تلفیق روایت و گفتگویی است که خانلری در خلق عقاب بدان توجه نموده است علاوه بر این، زبان روشن و فاخر و پیراسته و موجزی که وی از آن بهره مند بود چیزی نبود که به این سادگی ها برای هر کس میسر شود؛ از این رو هر جا که این پاسخ گویان مصراعی یا بیتی را از خانلری در میان شعرشان تضمین کرده اند، چون ماه می درخشد. به زبان احساس شاید هم دلیل نرسیدن مقلدان به آستانه عقاب این باشد که آنان استعداد، ذوق، توانایی و دانش خانلری را نداشتند. طرح روشن حکایت گونه شعر عقاب که حاصل روایت استاد و گفتگوهای هنرمندانه ای است که وی میان عقاب و زاغ خلق نموده در گذشته و در حال نظیری نیافته و در آینده هم به دشواری بتواند همانندی بیابد.

## منابع

- اعتصامی، پروین، ۱۳۸۱، دیوان اشعار، به کوشش حسن احمدی گیوی، چ ششم، نشر قطره تهران .
- انوری، ۱۳۶۴، دیوان اشعار، به اهتمام مدرس رضوی، چ سوم، انتشارات علمی و فرهنگی، ج ۲، تهران .
- بهار، ملک اشعرا، ۱۳۶۸، دیوان اشعار، ج ۲، انتشارات توس، تهران .
- پوشکین، الکساندر، ۱۳۶۹، ترجمه پرویز ناتل خانلری، انتشارات معین، تهران .
- پوشکین، الکساندر، بی تا، دختر سروان، ترجمه حسین نوروزی با مقدمه نوذر، ناقوس، تهران .
- تبریزی محمد تقی، ۱۳۸۷، خواص الحیوان، پایان نامه فاطمه مهری، کارشناسی ارشد دانشگاه تهران .
- الجاحظ، بی تا، ابی عثمان عمرو بن بحر، کتاب الحیوان، تحقیق و شرح عبدالسلام هارون، ۷ مجلد، دار احیاء التراث العربی بیروت .
- حافظ، خواجه شمس الدین محمد، ۱۳۶۹، مقدمه، مقابله و کشف الابیات از رحیم ذالنور، انتشارات زوار، تهران .
- خاقانی شروانی، ۱۳۶۸، دیوان اشعار، به کوشش ضیاءالدین سجادی، چاپ سوم، انتشارات زوار، تهران .
- خانلری، پرویز ناتل، ۱۳۴۳، ماه در مرداب (شعر)، چاپخانه کیهان، تهران .
- خانلری، پرویز ناتل، ۱۳۶۷، هفتادسخن، جلد اول: شعر و هنر، انتشارات توس، تهران .
- خانلری، پرویز ناتل، ۱۳۷۰، هفتادسخن، جلد چهارم، شیوه های نو در ادبیات جهان، انتشارات توس، تهران .
- الدمیری، الشیخ کمال الدین، بی تا، حیاه الحیوان الکبری، ۲ مجلد، دار احیاء التراث العربی، بیروت .
- رنجبر، امیر حسین ۱۳۸۳، حافظ، ماهنامه ادبی و.....، سردبیر سید حسن امین، شماره ۹ .
- سعدی شیرازی، مصلح بن عبدالله، ۱۳۶۳، کلیات سعدی، به اهتمام محمدعلی فروغی، چ چهارم، انتشارات امیر کبیر، تهران
- سعدی، ۱۳۶۸، گلستان، به کوشش غلامحسین یوسفی، انتشارات خوارزمی، تهران .

- سنایی غزنوی، ابوالمجد مجدودبن آدم، ۱۳۶۲، دیوان اشعار، به اهتمام مدرس رضوی، چاپ سوم، انتشارات کتابخانه سنایی، تهران.
- سیف الدین محمد فرغانی، ۱۳۴۱، دیوان اشعار، به اهتمام و تصحیح ذبیح الله صفا، ج ۱، انتشارات دانشگاه تهران.
- شفیعی کدکنی ۱۳۸۰ محمد رضا، ادوار شعر فارسی از مشروطیت تا سقوط سلطنت، چ دوم (ویرایش دوم) انتشارات سخن، تهران.
- صائب تبریزی، ۱۳۶۴، دیوان اشعار، به کوشش محمد قهرمان، ج ۲، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران.
- عظیمی، میلاد، ۱۳۸۸، عقاب، کارنامه، نقد و تحلیل اشعار پرویز ناتل خانلری، به اهتمام، انتشارات سخن، تهران.
- عظیمی، محمد، ۱۳۶۹، از پنجره های زندگانی (برگزیده غزل امروز ایران)، انتشارات آگاه، تهران.
- عظیمی، محمد، ۱۳۸۲، عقابها (مجموعه شعر)، نشر تابان، مشهد.
- عنصری، دیوان اشعار، ۱۳۴۲، دبیر سیاقی، انتشارات کتابخانه سنایی، تهران.
- فرخی سیستانی، ۱۳۷۸، دیوان اشعار، به کوشش محمد دبیر سیاقی، چ پنجم، انتشارات زوار، تهران.
- فردوسی، ابوالقاسم، ۱۹۶۷، شاهنامه حکیم، ۹ ج، ج ششم، تصحیح متن به اهتمام م. ن. عثمانوف زیر نظر ع. نوشین، آکادمی علوم اتحاد شوروی، مسکو.
- قآنی شیرازی، ۱۳۳۶، دیوان اشعار، با تصحیح محمد جعفر محجوب، انتشارات امیر کبیر، تهران.
- قزوینی، بی تا، کتاب عجائب المخلوقات {فارسی}، به کوشش نصرالله سبوحی، از انتشارات کتابفروشی مرکزی، تهران،
- القزوینی، بی تا، عجائب المخلوقات، دارالتحریر للطبع و النشر، بیروت.
- قطران تبریزی، ۱۳۳۳، دیوان اشعار، به سعی محمد نخجوانی، چاپخانه شفق تبریز.
- قوامی رازی، دیوان اشعار، ۱۳۳۴، به تصحیح میرجلال الدین حسینی ارموی (محدث)، چاپخانه سپهر، تهران ۱۳۳۴.
- لنگرودی، شمس (محمد تقی جواهری گیلانی) ۱۳۷۷، تاریخ تحلیلی شعر نو، ۴ مجلد، چ دوم (ویرایش دوم)، نشر مرکز، تهران.

محتشم کاشانی، ۱۳۴۴، دیوان اشعار، به کوشش مهر علی گرگانی ، انتشارات کتابخانه محمودی ، تهران .

محمد بن محمود بن احمد طوسی، ۱۳۵۴، عجائب المخلوقات، به اهتمام دکتر منوچهر ستوده ، بنگاه ترجمه و نشر کتاب ، تهران .

مزارعی ، فخرالدین ، ۱۳۶۹، سرود آرزو ، با مقدمه و نظارت اصغر دادبه، انتشارات پازنگ، تهران.

مسعود سعد سلمان ، ۱۳۶۴ ، دیوان اشعار، به اهتمام مهدی نوریان ؛ ۲ ج ، انتشارات کمال، اصفهان .

معزی ، ۱۳۱۸ ، دیوان اشعار، به سعی عباس اقبال ، کتابفروشی اسلامیه ، تهران.  
مولوی، جلال الدین، ۱۳۶۲، مثنوی معنوی ، ۳ ج ، به همت رینولد الین نیکلسون ، چ دوم، انتشارات مولی، تهران.

مولوی، جلال الدین، ۱۳۷۸، کلیات شمس تبریزی ، ، ۱۰ ج ، با تصحیحات و حواشی بدیع الزمان فروزانفر ، چ چهارم ، انتشارات امیرکبیر، تهران.

ناصر خسرو قبادیانی، ۱۳۵۷، دیوان اشعار ، ، به اهتمام مجتبی مینوی و مهدی محقق ، انتشارات موسسه مطالعات اسلامی دانشگاه مک گیل ، شعبه تهران ، تهران.

نظامی گنجه ای، ۱۳۷۶، شرف نامه ، تصحیح و حواشی حسن وحید دستگردی، به کوشش سعید حمیدیان ، نشر قطره ، تهران.

وحشی بافقی، ۱۳۸۲، دیوان اشعار، به کوشش پرویزبابایی ، انتشارات نگاه ، تهران.  
یوسفی ، غلامحسین ، ۱۳۶۹ ، چشمه روشن ، انتشارات علمی، تهران.